

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در بحث مکيل و موزون، عمده‌ی بحث نسبت به این فتوای مشهور، اجماعی بود که ادعا شده و مرحوم شیخ انصاری نیز تقریباً این اجماع را پذیرفته‌اند و ملاحظه فرمودید که در این اجماع، هم از نظر صغری و هم از نظر کبری مناقشه داریم.

بیان دیدگاه گروهی از فقها در کلام شیخ انصاری

از دیگر مطالبی که مرحوم شیخ در اثناء این بحث عنوان کردند (که به نظرم رسید یک مقداری هم راجع به این بحث شود خیلی خوب است)، آن است که ایشان نقل کرده‌اند که جماعتی از فقها گفته‌اند دلیل ما برای اینکه ملاک، عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، ملاک در تقدیر همان عادت شرع است؛ «لزوم حمل اللفظ علی المتعارف عند الشارع» یعنی پیداست این گروه از فقها به اجماع تمسک نکردند (که این خود، یکی از موهنات اجماع است)؛ زیرا مکيل را به مکيل در زمان رسول خدا و موزون را به موزون در زمان رسول خدا حمل می‌کنند و نیامدند به اجماع تمسک کنند.

بنابراین این دسته از فقها، یک قاعده‌ای را در میان آوردند که «لزوم حمل لفظ الشرع علی المتعارف عند الشارع»؛ بگوئیم اگر یک لفظی در کلام شارع آمد، قاعده‌ی اولی این است که بر متعارف در نزد خودش حمل کنیم. بعد آنجایی که «لم يعلم عادة الشرع»، باید برویم سراغ بلدان، عادت متعارفه‌ی در بلدان یعنی گفتند با نبود حقیقت شرعیه، باید بیائیم سراغ حقیقت عرفیه و اگر اتفاق در بلدان نبود، به سراغ بلد خاص برویم. این فتوا را مرحوم شیخ از جماعتی از فقها با این استدلال بیان کردند.

ارزیابی مرحوم شیخ نسبت به این دیدگاه

مرحوم شیخ فرمود این بحث در جایی معنا دارد که نزاع ما نزاع در مفهوم باشد یعنی می‌گوئیم یک لفظی مفهوم و معنایش چیست؟ بعد بگوئیم اگر حقیقت شرعیه داریم، اول حمل بر معنای شرعی کنیم، اگر نداریم، حمل بر معنای عرفی عام کنیم و در مرحله‌ی سوم عرف خاص، اما در اینجا نزاع ما در معنا و مفهوم نیست، بلکه نزاع در مصداق، محصل و محقق است، نمی‌دانیم با چه چیزی مکيل یا موزون بودن محقق می‌شود، با چه ضابطه‌ای می‌گوئیم هذا مکيل؟ یا هذا موزون؟

(به تعبیر بعضی از حواشی) اصلاً لفظ مکيل و موزون که یک معنای واضحی دارد، آن که اصلاً از جهت لغوی در آن بحثی وجود ندارد که مکيل و موزون یعنی چه؟ کسی نمی‌گوید شارع برای مفهوم مکيل در شرع خودش یک معنای جدیدی کرده غیر از معنای لغوی به معنای عرفی، یا برای لفظ موزون یک معنای جدیدی کردند غیر از معنای لغوی به معنای عرفی، این جوابی

ارزیابی اشکال مرحوم شیخ انصاری

وقتی فتوای این جماعت از فقها را می‌بینیم این‌گونه نیست که مسئله، متقوم بر نزاع مفهومی باشد تا بگوئیم این جواب، جواب از این استدلال است یعنی بگوئیم شما اشتباه کردید، این حرف را در صورتی می‌زنید که نزاع مفهومی است، در حالی که نزاع ما مفهومی نیست، نه. این جماعت از فقها خودشان هم می‌دانند مفهوم مکیل و موزون روشن است و یک معنای جدید شرعی ندارد.

بحث یک بحث دیگری است و آن اینکه می‌گویند ما مکیل را از حیث مصداق، چون وقتی شارع می‌گوید «المکیل یکال»، آیا باید بر عرف خاص زمان خود شارع حمل کنیم و بگوئیم اجناسی که در زمان رسول خدا مکیل بودند، مکیل‌اند یا اجناسی که آن زمان موزون بودند إلى يوم القيامة موزون‌اند، بحث در همین است و عبارت این است که «وجوب حمل اللفظ على المتعارف عند الشارع»، نه اینکه بخواهند معنای حقیقت شرعیه را مستدل بگویند. می‌گویند اگر در عرف شارع این لفظ یک مصداق خاص دارد، باید حمل بر آن کرد. مثلاً صلاة؛ در لغت به معنای دعاست و یک معنای شرعی دارد، اما اگر گفتیم صلاة یک مصادیقی هم در زمان شارع دارد. در زمان شارع به دعای بر میت هم صلاة می‌گفتند، نباید بگوئیم استعمالش در آن به معنای لغوی‌اش است.

به بیان دیگر؛ این جماعت از فقها می‌گویند اصلاً ما کاری به مفهوم نداریم، بلکه ما نیز مثل شیخ انصاری قبول داریم که لفظ مکیل و موزون یک معنای جدید شرعی ندارد، اما می‌گوئیم اگر در باب ربا شارع گفت در مکیل ربا هست، این انصراف به مکیل مصداقی در عرف خود شارع دارد، اگر شارع گفت در موزون ربا هست، انصراف به موزون مصداقی در زمان شارع دارد.

یعنی اگر در زمان ما یک چیزی از مکیل بودن در زمان شارع خارج شده (و می‌گوئیم در آن زمان مکیل بوده و الآن مکیل نیست)، باز هم در آن ربا هست. اگر در آن زمان موزون بوده و در این زمان نیست، باز هم ربا هست. بالعکس؛ اگر یک چیزی مصداق مکیل در زمان رسول خدا نبوده، اما الآن مکیل است می‌گوئیم ربا نیست. این مستدل دنبال این نیست که بیاید مسئله حقیقت شرعیه را در اینجا بگوید. اگر هم مستدل اینکه ما می‌گوئیم اراده نکرده باشد، ما به جناب شیخ این را می‌گوئیم که شما برای این مطلب چه جوابی دارید؟

مثال دیگر؛ در خود «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» است، مگر جمعی از فقها نمی‌گویند مراد از بیع، مصادیق موجود متعارف در زمان شارع است؛ یا در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، جمعی از فقها تصریح کردند که مراد از عقود، عقود متعارف در زمان شارع است. لذا اینها می‌گویند اگر الآن یک عقد جدیدی روی کار آمد، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل آن نمی‌شود.

آنجا هم کسی نمی‌گوید بیع حقیقت شرعیه دارد، کسی نمی‌گوید بیع مفهوم لغوی‌اش روشن نیست، می‌گویند این بیع در زمان نزول آیه در زمان شارع یک مصادیقی دارد، عقود یک مصادیقی دارد که همان مصادیق را شارع اراده کرده و اگر بگوئیم الی يوم القيامة هر عقد جدیدی که صادر می‌شود، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شاملش می‌شود، می‌گویند نه، اینجا نیز همین‌طور است. می‌گویند مکیل و موزون موجود در زمان شارع. حالا اگر یک چیزی در زمان شارع نبوده یا ما نمی‌دانیم در زمان شارع مکیل بوده یا موزون؟ می‌گوئیم «مما اتفق عليه البلاد».

لذا مرحوم شیخ غیر از این اشکال (که نزاع ما در مفهوم نیست)، یک اشکال دیگری هم کرد و فرمود چرا شما می‌گوئید وقتی ما

علم به معنای حقیقی شرعی نداریم، سراغ حقیقت عرفیه برویم، اینجا می شود مجمل و در اجمال باید برویم سراغ قواعد، این اشکال شیخ نیز وارد نمی شود؛ چون وقتی اینجا بحث را روی مصداق می آورند، می گویند یک مصادیقی در زمان شارع بوده و ما می دانیم مکیل و موزون است، در درجه ی اول همین است. اگر یک مصادیقی نبوده یا بوده، اینجا برویم سراغ «مما اتفق علیه البلاد»، اگر نشد برویم سراغ بلد الخاص.

به نظر ما ظاهر عبارت اینجا همین است که می گویند ما نمی خواهیم بحث مفهومی کنیم، بلکه می گوئیم اگر یک لفظی در کلام شارع وارد شد، در درجه ی اول باید حمل بر مصادیق متعارف همان زمان کرد، حالا اگر یک مصداقی در آن زمان متعارف نبوده، باید حمل بر «مما اتفقت علیه البلاد» کنیم، اگر اینطور نشد «لکل بلد حکم نفسه». نتیجه آنکه؛ با این بیان، این نکته روشن شد این دو اشکالی که مرحوم شیخ به جمعی از فقها کردند برطرف می شود.

دیدگاه محقق اصفهانی در مسأله

مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب بعد از اینکه قبول کردند؛ (1) نزاع در مفهوم کیل و وزن نیست، (2) کیل و وزن، حقیقت شرعیه ندارد، (3) یک نکته ی لطیفی هم دارند که می فرماید شما را به اشتباه نیندازد این مطلب، اگر اشیاء از نظر شرع و عرف اختلاف دارند؛ شرع بگوید این مکیل است و عرف مکیل نداند یا بالعکس، بگوئیم پس اول معنای شرعی دارد! نه، این هم ملازمه ی با حقیقت شرعیه ندارد.

ایشان بعد از این سه مطلب، مطلب چهارمی دارد که خیلی کلیدی است، ایشان می فرماید: «و لیس کون الشیء مکیلاً أو موزوناً أمراً واقعياً»؛ عنوان مکیل و موزون یک عنوان واقعی نیست، ما در شرع یک عناوین واقعی داریم و یک عناوین جعلی؛ مثلاً بلوغ یک عنوان واقعی است یعنی انسان از جهت بدنی به یک حدی برسد که تحوّل در او به وجود بیاید. یا غروب آفتاب، طلوع آفتاب، فجر، هلال، اینها یک عنوان واقعی است و عنوان جعلی نیستند.

فرق بین واقعی و جعلی چیست؟ ایشان می فرماید: «یکون نظر الشرع و العرف طریقاً إلیه»؛ اگر یک امر واقعی باشد، نظر شرع یا نظر عرف برای رسیدن به این واقع است یعنی عرف و شرع می آیند راهی را پیدا می کنند که ما به یک واقع برسیم، می گوید از کجا بفهمیم فجر را؟ شرع می گوید اگر خیط ابیض یا از خیط اسود تبیین پیدا کرد، غروب را از کجا بفهمیم؟ «استتار القرص فی الافق»، اینها راههایی است که شرع داده. بلوغ را از کجا بفهمیم؟ احتلام، چون اینها یک امور واقعیه هستند شرع و عرف راههایی را که بیان کردند را به عنوان طریق برای رسیدن به یک امر واقعی است.

بعد می فرماید گاهی اوقات شرع عرف را تصویب می کند و گاهی اوقات هم تخطئه می کند، «بل امران جعلیان بنائیان»، می فرماید مکیل و موزون بودن، دو امر جعلی بنائی است یعنی جعل کردند گفتند این مکیل، این موزون، «فی بعض الاشیاء دون بعض الآخر عرفاً»، عرف می گوید این مکیل است و این موزون است، «و اعتبار الکیل فیما یقال و الوزن فیما یوزن شرعاً لا محاله یکون امضائیا لا تأسیسیاً».

خلاصه آنکه؛ ایشان ابتدا فرمود مکیل و موزون، یک امر جعلی عرفی است، امر واقعی نیست و ثانیاً اگر شرع گفت کیل در ما یکال و وزن در ما یوزن معتبر است، لا محاله این می شود امر امضائی. امضاء است و امر تأسیسی نیست، چرا امضاء است؟ چون گفتیم واقعیت ندارد و امر واقعی نیست. ایشان یک قاعده ای ارائه می دهد: «و لا جعل و لا بناء فی موضوع الاعتبار الشرعی إلا من العرف»؛ می فرماید در اعتبارات شرعیه هر جا پای جعل و بنا هست، عرف آمده این کار را کرده. البته یک جاهایی خود شارع می آید یک جعل شرعی هم می کند، در بعضی از احکام وضعیه مثلاً. ولی در اینجا مبدأ این اعتبار شرعی، یک موضوع و اعتبار عرفی و یک معنای عرفی است.

بنابراین، اگر یک چیزی واقعی شد، پای تأسیس به میان می‌آید، شارع ممکن است یک راهی تأسیساً قرار داده باشد. اما حالا که امر بنایی و جعلی است و قبل از شرع، عرف آمده این بنا و جعل را گذاشته، شارع هم اگر گفت وزن در موزون معتبر و کیل در مکیل معتبر است، مرحوم اصفهانی می‌فرماید «لا یكون إلا امضائاً»، شارع نیز امضا می‌کند جعل و بنای عرف را.

از اینجا محقق اصفهانی وارد این بحث می‌شود؛ عنوانش این است که می‌گوئیم حال یک جعل و بناء عرفی را شارع امضا کرده، کدام عرف را امضا کرده؟ اقوی همین است، سه احتمال وجود دارد؛ (1) اینکه عرف زمان رسول خدا را امضا کرده یعنی جعل و بناء در مکیل و موزون بودن در عصر شارع را امضا کرده، (2) شارع غالب را امضا کرده یعنی آنچه غالباً مکیل و موزون است. (3) شارع آمده در هر زمان، عرف آن زمان را امضا کرده یعنی شارع اصل اینکه «الکیل فیما یقال و الوزن فیما یوزن» را امضا فرمود، اما می‌گوید من زمان خاصی را نمی‌گویم، هر زمانی به اقتضای آن زمان، در هر زمانی گفتند مکیل من هم مکیل امضا می‌کنم، اگر گفتند موزون من هم موزون امضا می‌کنم.^[2]

مرحوم اصفهانی سه احتمال می‌دهد و مبعدهات احتمال اول و دوم را ذکر می‌کند و وارد احتمال سوم می‌شود.^[3]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «و ممّا ذکرنا ظهر ضعف ما فی کلام جماعۃ من التمسک لکون الاعتبار فی التقدير بعادة الشرع بوجوب حمل اللفظ علی المتعارف عند الشارع، و لکون المرجع فیما لم یعلم عادة الشرع هی العادة المتعارفة فی البلدان بأنّ الحقیقة العرفیة هی المرجع عند انتفاء الشرعیة، و لکون المرجع عادة کلّ بلد إذا اختلف البلدان، بأنّ العرف الخاصّ قائم مقام العامّ عند انتفائه، انتهى.» کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیث)، ج 4، ص: 232-231.

[2] «توضیح المقام: أنّ النزاع لیس فی مفهوم المکیل و الموزون، فإنّ مفهوماهما اللغوي واضح، و لا حقیقة شرعیة لهما، و إنّ كانت الأشياء متفاوتة شرعا فی اعتبار الکیل أو الوزن فیها، و لیس کون الشيء مکیلا أو موزونا أمرا واقعا یكون نظر الشرع و العرف طریقا الیه، لیکون تصویبا لنظر العرف تارة و تخطئة أخرى، بل أمران جعلیان بنائیان فی بعض الأشياء دون بعضها الآخر عرفا، و اعتبار الکیل فیما یقال و الوزن فیما یوزن شرعا لا محالة یكون إمضائا لا تأسیسیا، لما مرّ «5» من عدم الواقعیة له إلّا بالجعل و البناء، و لا جعل و لا بناء فی موضوع الاعتبار الشرعی إلّا من العرف، و حیث إنّ الجعل و البناء یختلف باختلاف الأعصار و الأمصار، فلا بد من أن یكون اعتبار الکیل أو الوزن فی المکیل أو الموزون إمضاء لما هو كذلك فی عصر خاص و مصر مخصوص، أو لما هو كذلك فی أغلب الأعصار و الأمصار، بحیث یكون حکم النادر مسکوتا عنه، أو مطلقا من حیث الخصوصية و الأغلبية، بل إمضاء لكل بناء و جعل بحسب الأعصار و الأمصار، بحیث تكون فعلیة الإمضاء تابعة لفعلیة الموضوع عند إیقاع المعاملة من حیث زمانها و مکانها.» حاشیة کتاب المکاسب (للأصفهانی، ط - الحدیث)، ج 3، ص: 322-321.

[3] «و من البین أنّ المعین للأول لیس إلّا کون عصر الشارع المعتبر للکیل و الوزن إمضاء، و کذا مصره بمنزلة القرینة الخاصة علی التقیید فی نظره، لأنّ اعتبار عصر آخر و مصر آخر هو المحتاج إلی التنبیه و التعیین دون عصره و مصره، کما أنّ المعین للثانی کون الغلبة بمنزلة القرینة العامة، مع عدم التنبیه علی عصر خاص و مصر مخصوص علی کون الاعتبار الإمضائي ناظرا إلی ما هو كذلك عرفا غالبا، کما أنّ عدم صحة أحد التقییدین دلیل علی الإطلاق، و دوران فعلیة الإمضاء مدار فعلیة البناء عند فعلیة المعاملة زمانا و مکانا، لفرض عدم الإهمال. أمّا الأول: فلأنّ التقیید بعصر الشارع و مصره إنّما یكون له التعیین مع دوران الأمر بینہ و بین عصر خاص آخر و مصر مخصوص آخر، و إلّا فهو فی نفسه تقیید یحتاج إلی معین فی قبال عدمه - کما هو مقتضى الوجه الثالث -، مع أنّک قد عرفت أنّ اعتبار الکیل و الوزن بعنوان الإمضاء لما بنی علیه العرف، فلا یقاس بما إذا کان له حقیقة شرعیة حیث یقتصر علیها فی مخاطبات الشارع، إذ من البعید غاية البعد أن یكون لعرف بلده أو عرف عصره خصوصیة مقتضیة لامضائه فقط، مع أنّ الأدلة الدالة علی اعتبار الکیل و الوزن فیما یقال أو یوزن فی هذا الباب و فی باب الربا صادرة عن الأئمة علیهم السّلام باختلافهم عصرا و مصرا، و لیس الدلیل منحصرا فیما صدر عن النبی (صلی الله علیه و آله) کی

يحتمل تعيين عصره و مصره، بل ربّما لم يثبت منه صلّى الله عليه وآله شيء يعتمد عليه في أحد البابين. و أمّا الثاني: فهو مبني على ورود الإطلاق مورد الغالب، و هو إنّما يتصوّر هنا إذا كان عنوان المكيّل و الموزون ملحوظا بنحو الطريقية و المعرفية لاجناس خاصة من الحنطة و الشعير و الأرز و نحوها، فحينئذ يقال إنّ الافراد الغالبة- مما يصدق عليه عنوان المكيّل و الموزون- هي الحنطة و الشعير و الأرز مثلا، و إنّ الباذنجان فرد نادر و إنّ كان موزونا، فلا يعمه الإطلاق، و ليس الغلبة بهذا المعنى محل الكلام هنا، إذ مع تعيّن الوزن و الكيل في عصر الشارع و مصره يجري هذا الكلام، و هو أنّه لا يعم الافراد النادرة في عصره و مصره، بل الكلام هنا مبني على موضوعية المكيّل و الموزون، و أنّ الإطلاق لا يعم ما بني على كيّله و وزنه في عصر و مصر مخصص في قبال ما بني عليه في أغلب الأعصار و الأمصار، و من الواضح أنّ أفراد ما يكال و ما يوزن ما بني على كيّله أو وزنه، و ليس ما بني عليه في عصر و مصر إلّا كما بني عليه في عصر و مصر آخر، فجميع أفراد البنائات العرفية في الأعصار و الأمصار متساوية الإقدام بالإضافة إلى هذا العنوان، و توافق أغلب الأعصار و الأمصار في مورد لا يوجب كونه من الافراد الغالبة للبناء. نعم إذا كان أفراد البناء غالبا متوافقة عصرا و مصرا كان الإطلاق مقصورا عليه، لكنه غير ما نحن فيه، و هو كون شيء- بحسب الأعصار و الأمصار غالبا- مكيلا و موزونا، و إنّ كان ما لم يكن كذلك أغلب ما توافقت عليه الأعصار و الأمصار. و من جميع ما ذكرنا تبين وجهة الشق الثالث، و أنّ الاعتبار بفعلية البناء عند فعلية المعاملة في أي عصر و مصر كان، كما هو مقتضى تعليق الحكم على موضوع عنواني، و أنّ فعليته بفعلية موضوعه عند إيقاع المعاملة مثلا، فضلا عن الترتيب المنقول في المتن كما اعترف به (قدّس سرّه) لا يمكن استفادته من اخبار الباب، نعم ما قام الإجماع عليه مع عدم موافقته لما استفيد من الاخبار كان متبعا، كما ادعاه في اعتبار ما كان مكيلا و موزونا في عهد الشارع، و إنّ لم يكن كذلك بعده، فتأمل جيدا. «همان، ص322-323.